**مطالعه‏ای در مورد حدیثی کهن‏؛ حدثوا عن‏ بنی‏اسرائیل و لاحرج**

**رحمتی، محمدکاظم**

از مباحث بسیار مطرح در چند دهه اخیر در مطالعات اسلامی، بحث وثاقت احادیث اسلامی به نحو عام است. نخست، ایگناس گلدتسیهر در این باره نکاتی را متذکر گردید. نظریه وی مورد تأیید برخی دیگر از محققان غربی قرار گرفت و در نهایت، ژوزف شاختْ حکم به بی اعتباری احادیث اسلامی به عنوان مجموعه اقوال بیان شده از سوی پیامبر نمود. این نظر در سال های اخیر توسط محقق دیگری به نام جان ونزبرو به سطوح دیگری کشانده شده است.

در مقابل، مقاله ای از سوی یکی از اسلام شناسان نامدار و محقق تدوین شد که رهیافت کاملاً مخالفی نسبت به این جریان ابراز داشت. کیستر ضمن پذیرش وثاقت احادیث، سعی در تحلیل پیش زمینه های اظهار حدیث و علل بیان آن نمود. مترجم، ضمن ترجمه مقاله مورد نظر و تقدیم آن به خوانندگان گرامی، امیدوار است در آینده بتواند تحلیلی جامع از نقدهای مستشرقان بر وثاقت احادیث و فهرستی از مقالات مهم حدیث پژوهان غربی در اختیار خوانندگان قرار دهد. مقالات دیگری نیز از کیستر توسط همین قلم به فارسی ترجمه شده، که امید به انتشار آن می رود.

مترجم

این حدیث بسیار مشهور توسط فقهای مسلمان به گونه های متفاوتی تفسیر شده است. نظرات عالمان مسلمان درباره اهمیت الفاظ آن، معنا و دلالتش متفاوت است. اساس اختلاف در مورد این حدیث، مبتنی بر بحث جواز رجوع به منابع یهودی و مسیحی برای طلب هدایت، مطالعه تصانیف یهودی و مسیحی و نقل و ذکر مطالب آنها در فرهنگ اسلامی و حوزه عقاید است. بررسی برخی از این مباحث به ما کمک می کند تا دیدگاه های گروه های مختلف مسلمان را درک کرده و به شناخت دقیق تری نسبت به مواضع فقهای مسلمان دست یابیم.

گلدتسیهر، حدیث (حدثوا عن بنی اسرئیل و لا حرج) را یکی از احادیثی معرفی می کند که فقیهان راست اندیش مسلمان با آن مخالف بوده و از نفوذ آگادای یهودی و افسانه های مسیحی در سنت اسلامی اکراه داشته اند.1 گلدتسیهر بیان می دارد که روایت این حدیث به عنوان شاهدی از اختلاف بین فقهای قرن دوم در مورد روایت معارف یهودی بوده و قدیمی ترین منبعی که این حدیث را ثبت کرده، رساله الشافعی (م 204ق) است؛2 گرچه این حدیث در الجامع معمر بن راشد (م 154ق)3 و المصنف عبدالرزاق نیز، با اسناد ذیل، ثبت شده است:

عبدالرزاق از الاوزاعی4 از حسان بن عطیه5 از ابوکبشه6 از عبداللّه بن عمرو بن العاص روایت کند که پیامبر(ص) فرمود: آن چه که بیان می کنم، روایت کنید، حتی اگر آیه ای [از قرآن] و یا روایتی درباره بنی اسراییل باشد و در این کار، قبحی نیست؛ آن که دروغ بر من بندد، جایگاهش دوزخ خواهد بود.7

در مسند احمد بن حنبل8 این روایت با همان سلسله روات ثبت شده است؛ گرچه تفاوت اندکی در متن دارد: وَمَنْ کذبَّ علیَّ متعمداً.9

وا عن بنی اسرائیل و لا حرج و حدّثوا عنّی و لا تکذبوا إلیّ فمن کذب علیّ فلیتبوا مقعده من النار؛ الاسرار المرفوع لاخبار المرفوع،علی القاری، تحقیق محمد الصباغ، بیروت، 1391ق/ 1971م، ص 9؛ فیض القدیر، المناوی، بیروت، 1391ق/1972م، ج 3، ص 377، رقم 3691؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج 10، ص 139، رقم 1096.

9 . در مورد حدیث من کذب علی، ر.ک: الموضوعات، ابن جوزی، تحقیق عبدالرحمان محمّد عثمان، قاهره 1386ق/1966م، ج ، 55ـ98 ؛ به همو، ص 63، گفته وهب بن جریر: (و اللّه ما قال متعمداً و انتم تقولون متعمداً)؛ قس: تقیید العلم، الخطیب البغدادی، تحقیق یوسف العش، دمشق، 1949م، ص 29: (و من کذَّبَ علیّ. قال همامٌ: أحسبه قال متعمداً… فلیتبوأ… ؛ J. Goldziher، Muh. St، II، p.132 (و ر.ک: به پی نوشت های 3 و 4 صفحه قبل؛ المسند، احمد بن حنبل، ج 4 (شماره های 2675، 2976، ج 5، شماره های 3694، 3801، 3814، 3847، ج 2 (شماره های 584، 629، 630، 903، 0100 ـ 1100، 1075، 1291)، ج 1 (شماره های 326، 469، 507)، ج 6 (شماره های 4338، 4742)، ج 7 (شماره های 5232، 5291، 6309، 6478)، ج 10 (شماره های 6592، 6593)؛ نیز ر.ک: به نقل جالبی از این حدیث در همان، ج 6، شماره 4156: (جمعنا رسول اللّه (ص) و نحن اربعون، فکنتُ فی آخرِ من آتاهُ، قال إنّکم منصورون و مصیبون و مفتح لکم، فمن أدرک ذلک، فلیتقَّ اللّه ولیأمر بالمعروف و لینه عن المنکر و من کذب علیّ متعمدا…)؛ همان، ج 5، شماره 25 ـ30 : (اِتَّقوُا الحدیثَ عنّی إلاّ ما علمتم، قال:

و من کذب علی القرآن بغیر علمٍ فلیتبوا…)؛ الفردوس، الدیلمی، نسخه خطی، چستربیتی، رقم 3027، برگ a 27: (اِتَّقوا الحدیث عنّی إلاّ ما علمتم، فإنّه من کذب علیَّ متعمداً…)؛ المسند، احمد بن حنبل، ج 5، حدیث 2976: (… مَنْ کذّبَ علیّ و… و من کذب فی القرآنِ…)؛ همان، ج 3، شماره 2069: (…من قال فی القرآن بغیر علمٍ و…)؛ ر.ک: الطبقات، ابن سعد، بیروت، 1975م، ج2، ص 337: (من قال علیَّ ما لم اقل فقد تبوَّأ…)؛ کشف الخفاء و مزیل الالباس، الجرّاحی، قاهره، 1352ق، ج 3، ص 275، شماره 2593؛ النهایة، ابن الاثیر، تحقیق الزاوی ـ الطناهی، قاهره، 1963م، ج 1، 159؛ الصحیح، الترمذی، قاهره، 1934م، ج 13، ص167، این قول در داستان خاصف النعل آمده است؛ ینابیع المودة، القندوزی، کاظمیه، 1385ق، ص59، 209؛ تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، قاهره، 1349ق/1931م، ج 1، ص 265؛ قضاء الالباب، السفارینی، قاهره، 1324ق، ج ، ص118؛ المعتصر من المختصر، یوسف بن موسی الحنفی، حیدرآباد، 1362ق، ج2، ص 261 ـ 262؛ المعجم الصغیر، الطبرانی، ج 2، ص 55؛ المعرفة و التاریخ، الفسوی، برگ a 158؛ المستدرک، الحاکم حدیث حدثوا عن بنی اسرائیل، همان گونه که دیدیم، بخشی از حدیثی است که با حدیث دیگری ادغام شده است.

پیامبر(ص) مؤمنان را به نقل آیات قرآن تحریض کرده و آنها را به روایت احادیث بنی اسراییل تشویق نموده است و آنان را بیم می دهد که روایاتی را به دروغ از ایشان نقل کنند یا نسبت دهند. در برخی روایات، تنها دو بخش از دو حدیث ادغام شده، ثبت شده است:

از من حتی اگر یک آیه یا روایتی درباره بنی اسراییل باشد، نقل کنید، که در آن قبحی نیست.10

النیسابوری، حیدرآباد، 1342ق، ج 2، ص 401؛ میزان الاعتدال، الذهبی، ج 4، ص393؛ حلیة الاولیاء، أبونعیم الاصفهانی، ج 2، ص369؛ فضائل القرآن، ابو عبید، نسخه خطی، لیدن، Or.3056 ، برگ b3: (إنَّ رسول اللّه (ص) عهد إلینا فی حجة الوداع، فقال: علیکم بالقرآن فإنّکم سترجعون إلی قوم یشتهون الحدیث عنّی، فمن عقل عنّی شیئاً فلیحدّث به و من قال علی ما لم أقل، فلیتبوأ بیتاً أو مقعده فی جهنم)؛ الجامع الکبیر، السیوطی، نسخه خطی الجزّار، Acre ، ج 1، ص 351 : (حدثوا عنّی کما سمعتم و لا حرج إلا من أخبر علی اللّه کذب معتمد لیضلّ به الناس بغیر علم، فلیتبوُا مقعده من النار)؛ فتوح مصر، ابن عبدالحکم، تحقیق C،Torrey ، نیوهاون، 1922م، ص 327 ـ 427 : (من کذب علی کذبةً معتمداً همراه با ألا و من شرب الخمر…)؛ معرفة السنة، البیهقی، ج 1، ص 45 ـ 47، روایت متفاوتی ثبت شده است:( من قال علیّ ما لم أقل… إن الذی یکذب علیّ یبنی له بیت فی النار….، من کذب علیّ فلیلتمس لجنبه مضجعاً من النار)؛ ر.ک: ماخذی که مصحح ارائه کرده است: کتاب الآثار، ابو یوسف، تحقیق ابوالفاء الافغانی، قاهره، 1355ق، ص 207، رقم 922؛ تحذیر الخواص من اکاذیب القصاص، السیوطی، ص 8 ـ 65 (همچنین بنگرید به ارجاعات مصحح در پی نوشت)؛ مشکل الآثار، الطحاوی، ج ، ص 164 ـ 175؛ مسند ابی بکر، احمد بن علی المروزی، تحقیق شعیب ارناؤوط، بیروت، 1390ق/1970م، ص 132 ـ 133، رقم 69؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج 10، رقم های 1401، 1408 ـ 1409، 1415ـ1418؛ الزواجر عن اقتراف الکبائر، ابن حجر الهیثمی، قاهره، 1390ق/1970م، ج 1، ص 97 ـ 98؛ مسند، ابویعلی، نسخه خطی، فاتح، رقم 1149، برگ b19؛ الاحکام فی اصول الاحکام، ابن حزم، تحقیق محمد احمد عبدالعزیز، قاهره، 1398ق/1978م، ج 1، ص 249 ـ 255، ج 2، ص 1065.

10 . جامع بیان العلم و فضله، ابن عبدالبر، قاهره، 1346ق، ج 2، ص40؛ شهاب الاخبار، القضائی، نسخه خطی Or .4696 ،Br .Mus ، برگ a 39.

حدیث نقل شده در الجامع معمر بن راشد ـ که شامل سه بخش است ـ، توسط معافی بن زکریا (م 390ق) در کتابش، الجلیس الصالح الکافی و الانیس الناصح الشافی ثبت شده11و شرح مبسوطی در مورد آن ارائه شده است. معافی بیان می دارد:

بنی اسراییل در این عبارت، به خاطر رویدادهای معجزه گونه ای که برای آنها رخ داده، مورد توجه قرار گرفته اند؛ همانند دریا که به خاطر ویژگی های شگفت انگیزی که در آن است، مورد توجه بوده است. اجازه نقل عجایب دریا نیز با احتراز از بیان دروغ داده شده است.12

موضع آشکار در این حدیث، تأکید بر بُعد شگفت انگیز و کرامت گونه داستان های بنی اسراییل در روایات مفصل این حدیث (حدثوا عن بنی اسرائیل، فانه کانت فیهم عجایب) بازتاب یافته است.13 معافی دو نظر درباره ترکیب نحوی و لاحرج ثبت کرده است. این دو نظر به تفاسیر متفاوتی از عبارتْ منتهی می گردد. بر طبق نظری، لاحرج، خبر است و در این صورت، معنای عبارت این است که هیچ قبحی در روایت این داستان ها وجود ندارد. معافی در توجیه این وجه نحوی بیان می دارد که بسیاری، از شنیدن این داستان ها کراهت دارند. این حدیث اجازه نقل داستان ها را می دهد. منع روایت این احادیث، منتهی به از دست رفتن حکمت و شاید بسته ماندن طرق خرد، قطع طریق علم و بسته شدن درهای عبرت و وعظ شود. در نظر دیگر، ترکیب و لا حرج، نهی دانسته شده است و معادل با ولاتحرجوا است؛ یعنی گناهی در نقل این داستان ها ـ که نمی دانیم دروغ هستند یا راست و توجه مردمان با گفتن آنها جلب می گردد ـ نیست.14

دو تعبیرِ نحوی بازتاب دهنده دو تفسیر متفاوت از حدیث است. خبر دانستن لاحرج به معنای آن است که قبحی در نقل داستان های بنی اسراییل نیست، چه این داستان ها درست یا نادرست باشند. انگیزه ای که از رخصت نقل این حکایات حاصل می آید، جالب توجه است. منع روایت این داستان ها می تواند مانع از انتقال حکمت و عبرت گیری از داستان های مردمان گذشته و انبیای آنان گردد. همچنین، این واقعیت هویدا می گردد که برخی محافل راست اندیش از نقل داستان های بنی اسراییل اکراه داشته اند؛ قصصی که می باید خیلی شایع باشند. از سوی دیگر، لاحرج در معنای نهی، دلالت بر منع نقل حکایات رایج همانند با داستان های کذب قصاص دارد.

خطیب بغدادی این حدیث را در متن متفاوتی ثبت کرده است. پیامبر(ص) فرمود:

چیزی از من جز قرآن ننویسید. هر کس چیزی جز قرآن نوشته است، آن را محو کند. روایات مربوط به بنی اسراییل را از قول من روایت کنید؛ که در آن قبحی نیست. هر کس که بر من دروغ بندد، جایگاهش دوزخ خواهد بود.15

در این نقل، اجازه روایت داستان های بنی اسراییل همراه با منع نگارش اقوال پیامبر داده شده است. نکته قابل توجهی نیز در حدیثی که از طریق ابوهریره نقل شده، بیان شده است. پیامبر(ص) (بر اساس این روایت) گروهی را مشغول نوشتن اقوالش دید. ایشان آنها را سرزنش کرده و از نوشتن سخنانش نهی نمود. پیامبر از آنها پرسید: آیا شما کتابی در کنار کتاب خدا می خواهید؟ تنها چیزی که مردمانِ پیش از شما را به گمراهی کشاند، این بود که به نگارش کتاب هایی در کنار کتاب خدا پرداختند. سپس، آن قوم از پیامبر پرسیدند: آیا ما از شما احادیثی را که شنیده ایم، روایت کنیم؟ پیامبر فرمود: آن چه را که از من شنیده اید، روایت کنید که حرجی در آن نیست و هر کس که عمداً بر من دروغ بندد، جایگاهش دوزخ خواهد بود. کسانی که حاضر بودند، پرسیدند: آیا می توانیم قصص بنی اسراییل را روایت کنیم؟ پیامبر پاسخ داد: حکایات بنی اسراییل را روایت کنید که حرجی در آن نیست. هر آن چه که شما درباره آنها نقل کنید، باز مطالب نقل نشده ای هست که برای شما شگفت آورتر باشد.16

در این جا، اجازه روایت داستان های بنی اسراییل همراه با مخالفت کتابت احادیث پیامبر است؛ گرچه نقل شفاهی احادیث نبوی را تأیید می کند. حتی لفظ حدیث نیز همانند است: حدثوا عنّی و لا حرج و حدّثوا عن بنی اسرائیل و لا حرج.

در زمینه متفاوت دیگری نیز زید بن اسلم این حدیث را نقل کرده که معمر بن راشد در الجامع خود آن را این گونه ثبت نموده است:

پیامبر(ص) فرمود:

از اهل کتاب از چیزی سؤال نکنید. آنها به شما راه درست را نشان نخواهند داد؛ چرا که خود گمراه گشته اند. ما پرسیدیم: ای رسول خدا، آیا ما حکایات بنی اسراییل را روایت کنیم؟ پیامبر پاسخ داد: در نقل این داستان ها حرجی نیست.17

در این حدیث، لحن و شرایط نقل، کاملاً متفاوت است. تمایز روشنی بین مسئله مراجعه به اهل کتاب در سؤالات دینی و پرسش از نقل داستان های مربوط به تاریخ آنها، بیان شده است. سؤال از اهل کتاب در مسائل دینی و عقاید ممنوع است. آنها نمی توانند کسی را هدایت کنند؛ چرا که خود به گمراهی غلطیده اند؛ اما رخصت داده شده که حکایات آنها بازگو شود.

ابن اثیر18 معانی متفاوتی از این حدیث ـ سوای آن چه که در قبل ذکر شد ـ، ارائه نموده است. در این معانی، غالباً ویژگی های معجزه گونه حکایاتْ مورد تأکید قرار گرفته و نکات دیگری نیز ذکر شده است: حرج، معنای خاصی دارد و برای بیان گناه و اعمال ممنوع به کار می رود.19 لا حرج، به لا إثم ولا بأس تأویل شده است.20 حدیث نقل شده دلالت دارد که گناه و حرجی در نقل حوادث شگفت انگیز رخ داده برای بنی اسراییل نیست، حتی اگر این وقایع برای مسلمانان رخ نداده باشد؛ اما این، بدان معنا نیست که دروغ گفتن جایز باشد.

ابن اثیر، معانی متفاوت دیگری نیز بیان داشته است: گناه و حرجی در نقل حکایات بنی اسراییل نیست؛ چه این داستان ها درست یا نادرست باشند. دوری زمان بین روزگار بنی اسراییل و اسلام، بررسی اصالت داستان ها را غیر ممکن می کند و راوی نمی تواند در مورد وثاقت آنها مسئولیتی بر عهده گیرد. این بیان، متعارض با احادیث منقول از پیامبر است که بیان می دارد، در صورتی حدیث نقل می گردد که از درستی راویان و وثاقت روات آن مطمئن گردیم.21

تفسیر پذیرفته شده توسط عزیزی (م 1070ق) تعبیری روشن و واضح است. عزیزی، روایت نقل حدیث از بنی اسراییل را این گونه تأویل می کند: حکایات و مواعظ آنها را بیان کنید (بلغوا عنهم القصص و المواعظ). معنای لا حرج، این است که لازم نیست حکایات با اسناد راویان آنها نقل گردد. بُعد زمانی کافی است که فرض گردد، حدیث در مورد آنهاست (فیکفی غلبت الزمان بأنه عنهم). به دنبال این گفته، سخن دیگری آورده شده که مردمان را به روایت احادیث پیامبر تحریض می کند و از جعل و دروغ در نقل این گونه احادیث، برحذر می دارد.22 در آن جا عبارت (حدثوا عنی بما تسمعون)، این گونه توجیه شده که اسناد حدیثْ صحیح باشد و باید از نقل روایات با اسناد نادرست خودداری کرد. منادی (م 1030ق) دلایل اجازه نقل داستان های بنی اسراییل و مخالفت با مراجعه به بنی اسراییل در مورد مسائل اصول دین را به صراحت بیان کرده است. او استدلال می نماید که اختلافی بین این حدیث با حدیثی که روایت، اصول و احکام آنها را منع می کند نیست. روایت از مسائل شرعی آنها ممنوع است؛ چرا که احکام آنها نسخ شده است.23

علقمی (م 969ق) اجازه روایت داستان های بنی اسراییل را به دلیل تغییرات رخ داده در جامعه اسلامی می داند. او استدلال می کند که پیامبر، مطالعه کتب بنی اسراییل و اخذ دانش از آنها را ممنوع نمود، ولی آن گاه که اوضاعْ بهتر شد، منع برطرف گردید. روایت دال بر نهی، زمانی بیان شده بود که احکام فقه اسلامی و بنیادهای دین اسلام، چندان تحکیم نگردیده بود و منع از بیان احادیث، به دلیل بیم از بروز فتنه بوده است. زمانی که آن شرایط رفع گردید، رخصت نقل حکایات داده شده بود؛ چرا که شنیدن داستان های حوادث گذشته موجب تهذیب اخلاق است.24

به نظر می رسد، علقمی عبارت (حدثوا عن بنی اسرائیل) را بیانی تلقی می کند که منع قبلی را نسخ نموده است.

حراجی (م 1162) این توجیه را از میان دیگر توجیهات که خودش بیان داشته، برمی گزیند. وی در بیان علت منع نقل حکایات بنی اسراییل، داستان عمر را ذکر می کند که پیامبر او را از استنساخ تورات نهی کرده بود. جراحی بیان می دارد که بعدها اجازه روایت چنین داستان هایی داده شده بود و دلیل بیان حدیث، این است.25

برخی توجیهات، تمایل به محدود نمودن این اجازه یا حتی الغای آن را منعکس می نمایند. لا حرج (در این کار قبحی نیست)، شاید با این عبارتْ تکمیل گردد: اگر آنها را برای دیگران روایت نکنی.26 بدین ترتیب، حدیث با وجودی که بر ویژگی الزامی نقل حدیث از پیامبر تأکید دارد، مؤمنان را به احتیاط در نقل احادیث بنی اسراییل فرامی خواند. عبارت دال بر محدود نمودن رخصت نقل احادیث بنی اسراییل تنها به فرزندان یعقوب اشاره دارد و نقل حکایات بنی اسراییل، همراه با بیان داستان یوسف ذکر شده است. عزیزی این توجیه را رد کرده و آن را توجیهی غریب دانسته است.27 در توجیه علت نقل این حدیث، گفته شده که هدف، عدم اجازه نقل قصصی از بنی اسراییل است که حاوی آمال ناروای آنهاست.28

موضوعات نقل شده در داستان های بنی اسراییل بسیار گسترده است و شامل حکایاتی از نبردهای انبیای بنی اسراییل، گناهان انجام شده آنها (بنی اسراییل) و مجازات اعمال شده بر آنان از سوی خداوند، اذیت صالحان و زهاد و پاداش اعطا شده از سوی خدا به این افراد، اقوال و گفته های حکما و خردمندان بنی اسراییل، ادعیه انبیا و اتقیا، خطب و آمال اشراف و شیوخ و شهدای آنهاست. اغلب این داستان ها اسراییلیات نامیده می شوند. پیشگویی های انبیای گذشته درباره ظهور پیامبر اسلام و توصیف جامعه اسلامی، خلفا و شورش هایی که رخ خواهند داد، زوال دولت ها، اخبار مهدی و گناهانی است که نشانه هایی از نزدیکی روز جزا می دهند، توسط یهودیان و مسیحیانی که به هر دو دین ایمان داشتند و متون مقدس هر دو دین را مطالعه کرده بودند و آیین اسلام را پذیرفته بودند، روایت شده است.

در حدیث بسیار متداولی، به نام ادعیه موسی،29 آمده است که آن حضرت از خدا طلب کرد که به قومش (بنی اسراییل) فضایل و شایستگی هایی که در تورات بر شمرده، اعطا کند؛ اما خداوند، مسلمانان را برگزید و این کمالات را به آنها اعطا کرد.30 تورات، پیامبر اسلام را نیز توصیف کرده است؛31 خداوند به موسی (ع) وحی نمود که پیامبری خواهد فرستاد و او را امر نمود که این مسئله را به بنی اسراییل اطلاع دهد تا از آن پیامبر اطاعت کنند و آیین وی را بپذیرند.32 همچنین در مزامیر داوود، سیمای پیامبر را ترسیم گشته و فضایل قومش برشمرده شده است.33 اشعیا(ع) در ایام نبوتش، از سیمای عیسی (ع) و محمد(ص) خبر داد.34 خداوند به عیسی (ع) فرمان داد که قومش را تحریض به پذیرش آیین محمد (ص) نماید و به او در مورد شخصیت پیامبر خبر داد.35 ظاهراً بدیهی بوده است که پیامبر اسلام (ص) وارث انبیای سلف است و جامعه اسلامی شأن و جایگاه قوم برگزیده خداوند را دارد.

حدیث شیعی، داستانی را از گفتگوی پیامبر(ص) و فردی یهودی بیان می کند که در آن، پیامبرْ نخستین عبارت تورات را این گونه بیان می دارد: محمّد(ص) (در زمان عبری، طاب که درست آن طواست) پیامبر خداست. پیامبر، دیگر عبارت ها را نقل نمود که در آنها از علی، حسن و حسین (شبر و شبیر) و فاطمه به صراحت یاد شده بود.36

می توان به یاد آورد که اسامی دو فرزند علی، حسن و حسین توسط خود پیامبر تعیین شده بود. جبرییل ملک به پیامبر وحی نمود تا نام دو فرزند هارون که در تورات، شبر و شبیر است، بر فرزندان علی بگذارد. ترجمه این اسامی در عربی، حسن و حسین است.37

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

33 . الحاوی، السیوطی، ج 2، ص 281 ـ 282؛ شمائل، ابن کثیر، ص 115.

34 . البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج 2، ص 32.

35 . الحاوی، السیوطی، ج2، ص114؛ الوفاء، ابن جوزی، ج ، ص60.

36 . بحارالأنوار، مجلسی، ج13، ص23 ـ 331 (چاپ جدید).

37 . سیر اعلام النبلاء، الذهبی، تحقیق اسعد طلس، قاهره، 1962م، ج 3، ص 165؛ یواقیت السیر، نسخه خطی Or.3771 ،Br.Mus برگ a 141؛ دلائل الامامة، الطبری الامامی، نجف، 1383ق/ 1963م، ص 63، 73؛ الاکمال، ابن ماکولا، حیدرآباد، 1381ق/ 1962م، ج 4، ص 378؛ أمالی، الطوسی، نجف، 1384ق/ 1964م، ج 1، ص377؛ الرجال الکشی، نجف، بی تا، 26؛ بحار الانوار، المجلسی، ج21، ص113 و ج 39، ص63 و ج 43، ص 242 ـ 237 (چاپ جدید)؛ التاریخ المحکم، مجهول المؤلف، نسخه خطی Br. Mus ،Or.8653 برگ a23، a-b 41؛ علل الشرایع، ابن بابویه، نجف، 1385ق/1966م، ص 137 ـ 139، رقم های 5 ـ 9؛ اعلام الوری باعلام الهدی، الفضل بن الحسن الطبرسی، تحقیق علی اکبر الغفاری، تهران، 1338، ص 217؛ کفایة الطالب فی مناقب آل ابی طالب علیه السلام، الگنجی، تحقیق محمد هادی الامینی، نجف، 1390ق/1970م، ص 353 (و ماخذی که مصحح ارایه کرده است)؛ دیوان، السید الحمیری، تحقیق شاکر هادی شاکر، بیروت، بی تا، ص 201، 249.

همچنین پیامبر در حدیث مشهوری بیان کرده است که نسبت علی به من همچون هارون به موسی است. بر این اساس، شاید بتوان تمایلات سیاسی روایت را ارزیابی نمود.

تلقی این بوده که علمای اهل کتاب، توانایی پیشگویی حوادث را دارند و دانش خود را از تورات یا دیگر کتاب های مقدس اخذ می کنند. کعب در صفین ایستاد و پایش را بر سنگی نهاد و گفت: وای بر تو ای صفین، بنی اسراییل در این جا با یکدیگر جنگیدند و هفتاد هزار نفر کشته شد؛ در مورد مسلمانان نیز چنین خواهد شد. این حادثه در نبرد صفین میان علی و معاویه رخ داد. کعب بیان داشت که حادثه ای در زمین رخ نخواهد داد، مگر آن که در تورات ثبت شده باشد.38 کعب در گفتگوی با عمر، بیان نمود که اگر به خاطر جمله ای در قرآن نبود (سوره 13، آیه 39)، من می توانستم برای تو هر چیزی را که تا روز قیامت رخ دهد، پیشگویی کنم.39 کعب از وجود توصیفش در تورات خبر داد و گفت که از او به عنوان (قرن من حدید) یاد شده است. کعب پیشگویی کرده بود که عمر کشته می شود و سپس، خلیفه بعدی نیز به شیوه ناعادلانه ای کشته خواهد شد و پس از آن، فاجعه حاکم خواهد گشت.40

اسقفی در گفتگو با عمر بیان نمود که در کتاب مقدسش توصیف عمر را به عنوان (قرن من حدید) یافته است.

کعب، آن را به قوی شدید، تفسیر کرد و پیش بینی نمود که پس از وی، مردی خواهد آمد که در وی هیچ عیبی نخواهد بود؛ گرچه وی خویشاوندان خودش را بر دیگران برمی گزیند. عمر فوراً دریافت که این فرد، عثمان خواهد بود.

اسقف گفت که بعد از آن، اموری چون ترک خوردن صخره خواهد بود که کعب، آن را به بیرون آوردن شمشیر و ریختن خون، تفسیر نمود. پس از آن، وضعیتْ یک پارچه خواهد بود.41 عبداللّه بن سلام، بیان داشته که توصیف عثمان در کتاب تورات این گونه بوده است: امید کسانی که او را رها خواهند کرد و می کشند.42 او پیش بینی نمود که عثمان کشته خواهد شد.43 کعب از حکومت معاویه نیز خبر داد.44 عبداللّه بن زبیر بیان نمود که همه چیزهایی که توسط کعب درباره امارتش پیشگویی شده بود، برای او رخ داده است.45

فردی یهودی حکومت عادلانه عمر بن عبدالعزیز را پیشگویی نمود46 و از تورات، نقل نمود که آسمان و زمین بر مرگ عمر بن عبدالعزیز سوگواری خواهد کرد.47 کعب، ظهور علم های سپاه عباسیان،48 اسامی نوادگان عباس را ـ که بر جامعه اسلامی حکومت خواهند نمود ـ بیان کرد49 و در جمله ای مجزا تأکید نمود که المنصور، منصور بنی هاشم؛50 البته، این قولْ دلالت سیاسی مهمی نیز دارد.

عبدالله بن عمرو بن العاص ادعای فردی یمنی در بیانی پیشگویانه را که معتقد بود منصور است، رد کرد وگفت: یا معشر الیمنی، تقولون إن المنصور منکم، فلا و الذی نفسی بیده، أنّهُ لقریشی ابوه و أن انسبُه الی اقصی جدٍ هو لهُ فعلت.51 تبیع، پسر خواننده کعب از تورات، نام سفاح را نقل نمود و پیش بینی کرد که سفاح چهل سال زندگی خواهد کرد.52 عبداللّه بن عمرو بن العاص از کتاب هایی که پس از جنگ یرموک یافته بود، اسامی خلفای عباسی را که بر جامعه اسلامی حکومت خواهند کرد، این گونه بیان کرد: سفاح، منصور، امین و غیره.53 کعب، علایم پایان حکومت عباسی را پیشگویی نموده54 و جزئیاتی را نیز از جنگ های داخلی ـ که در استان های امپراتوری اسلامی رخ خواهد داد ـ، بیان کرد55 و ظهور سفیانی را پیشگویی نمود56 و فرقد سبخی بر اساس کتب مقدس، نبردهای شدیدی را در جدّه پیشگویی نمود.57

ییهودیان و مسیحیان از ظهور پیامبر اسلام خبر می دادند58 و تاریخ دقیق تولد پیامبر را می دانستند. دو تن از احبار یهودی یمنی به جریر بن عبداللّه یجلی در روز تولد پیامبر از وقوع حادثه ای غمبار خبر داده بودند.59 راهبی نیز به طور دقیق، تاریخ وفات پیامبر را برای کعب بن عدی ـ بر اساس آن چه که او در کتابش یافته بود ـ ، پیشگویی کرده بود.60 فردی یهودی از اهالی عمان، عمرو بن العاص را از وفات پیامبر، در همان روز رحلت ایشان، آگاه نمود. عمرو تاریخ را ثبت نمود و بعداً آن را (با تاریخ وفات پیامبر) سنجید و آن را درست یافت.61

عقیده بر این بود که کتاب های مقدس یهودیان و مسیحیان اطلاعاتی از زندگی و اعمال انبیای دوره های قبل از اسلام دربر دارد؛ اطلاعاتی درباره پیامبر و سرانجام امتش و حوادثی که رخ خواهد داد و به نحوی گسترده چنین اخباری مورد پذیرش بود.62 عقیده عام، این بود که محتوای قرآن در کتاب های انبیای قبل از محمد(ص) وجود دارد63 و قرآن نیز مطالب کتاب های وحی شده بر انبیای گذشته را دربر دارد.

این مطلب، چنین بیان شده است: آن چه که در قرآن است، در کتاب های قدیمی نیز بوده است.64 متعاقباً نظر همانندی، به شناسایی برخی عبارت های کتاب مقدس، با عبارت های قران منتهی گردیده است. آغاز تورات، همانند آغاز سوره انعام است و پایان آن نیز، همانند پایان سوره هود است.65 سوره یاسین در تورات (الموعمه) نامیده شده است.66 خداوند، موسی (ع) را به خواندن آیة الکرسی (سوره بقره، آیه 265)، بعد از هر نماز ترغیب نمود و ثواب این قرائت را نیز بر شمرد.67 محمّد بن کعب قرظی عبارتی را از برخی کتب مقدس ـ که ابو سعید مقبوری بیان نموده بود ـ ، با آیه 204 سوره بقره همانند یافته بود.68

نخستین جمله در تورات، آیه 152 سوره ششم است که: بگو بیایید من برای شما بیان کنم، آن چه را که خدا برایتان حرام نموده است.69 (هذا )در سوره 87 آیه 18(انَّ هذا لفی الصحف الاولی، صحف ابراهیم و موسی)، به عنوان اشاره ای به کل سوره تفسیر شده بود.

مفسران ذکر نموده اند که کل سوره ها در کتب مقدس انبیای پیشین بوده است.70

روایت دیگری به وضوح بیان می دارد که این سوره از برخی کتاب های ابراهیم و موسی رونویسی شده است.71 برخی مفسران، سعی در محدود نمودن عبارت (إن هذا) به آیات چندی از سوره نموده اند.72 به پیامبر در مورد صحف ابراهیم و موسی نسبت داده اند که صحف ابراهیم، مشتمل بر امثال و صحف موسی مشتمل بر عبر بوده است73 و منقولاتی از این صحف به نقل از پیامبر، ذکر شده است.74

نسخه بسیار قدیمی کتاب المواعظ، نوشته ابو عبید قاسم بن سلام (م 224ق) مشتمل بر حکم، داستان ها و ترغیبات ابراهیم، موسی، ایوب، داوود، سلیمان، عیسی، یحیی بن زکریا و لقمان است.75

روایات بی شمار و نیز اقوال و قصه های نقل شده ـ که توسط یکی از بزرگ ترین فقهای قرن سوم هجری ثبت شده است ـ ، دلالت دارد که در این دوره، دانش درباره اقوال یهودی و مسیحی بسیار متداول بوده است و مخالفت جدی با نقل آنها در سنّت دینی اسلامی نبوده است. خزیمة بن عبدالرحمان می گوید که در تورات نوشته شده است: (ای انسان، خود را وقف خدمت بر من بنمای و من قلب تو را مملو از شادی خواهم کرد و آن چه که تو بخواهی، بر تو روا می دارم؛ اما اگر تو چنین نکنی، من قلب تو را مملو از غم خواهم کرد و حاجت تو را روا نخواهم داشت).76 وهب بن منبه می گوید که خدا بر ابراهیم وحی نمود: (ای پادشاه ـ که به قضاوت می نشینی ـ ، من تو را به منظور جمع متاع این دنیا و خرید بناها نفرستادم، بلکه من تو را از سوی خود به جهت پاسخ به مستضعفان فرستادم؛ چرا که من چنین اموری را به تأخیر نمی افکنم، حتی اگر آن از بهر کافران باشد).77 این قول را سیوطی به عنوان حدیثی نقل کرده است.78

کعب از تورات، بر اساس جامع قدیمی ابن وهب، تذکری بر اطاعت از والدین نقل می کند.79 او گفته عدم اطاعت پسران از پدرانشان را به نقل از کتاب خدا نقل نموده است.80 نیز شهادت داده است که نیایش عبداللّه بن عمر در مورد پیشگویی امور در تورات یافت می گردد.81 وی همچنین از تورات گفته ای را درباره موضع تحقیرآمیز نسبت به خرد گروهی از قومش نقل کرده است.82 کعب بیان نموده که جمله آخر تورات این است: الحمدللّه الذی لم یَتَّخِذْ ولداً و لم یکن لهُ شریکٌ فی الملک.83 میمون بن حمران بیان می دارد که در الواح موسی مکتوب است که به اموال و همسر همسایه ات طمع نداشته باش.84

بنی اسراییل از موسی خواستند که برای آنها جمله ای از تورات را برگزیند که آنها بتوانند آن را حفظ کنند.

موسی گفت: همان گونه که دوست داری مردم با تو رفتار کنند، با آنها رفتار نما. زمخشری بیان می دارد که یکی از بهترین برگزیده های تورات، این عبارت است.85

سعید بن ابی هلال86 دو توصیه از الواح موسی را ـ که خدا با دست خود نگاشته ـ ، ثبت نموده است: برای مردم دوست بدار، آن چه که برای خود می پسندی و نپسند برای مردم، آن چه که برای خود نمی پسندی.87 در نخستین لوح وحی شده از طرف خدا بر موسی چنین ثبت شده است: از من تشکر نما و شکرگزار والدین خود باش، که در این صورت، من تو را از زوال و خطر حفظ می کنم و عمرت را طولانی خواهم کرد و زندگی پربرکتی به تو عطا خواهم نمود و حیات تو را به زندگی نیکویی تبدیل خواهم نمود.88 ثعلبة بن مالک89 می گوید که عُمَر، احبار یهودی را فراخواند و از آنها خواست که درباره موضوعات دینی بحث کنند. آنها را پدر ثعلبه، ابو مالک ـ که فردی یهودی مسلمان شده بود ـ همراهی می کرد.90 وی با خود کتابی آورده، آن را گشود و دست خود را بر عبارتی از آن نهاد. چون دست خود را برداشت، برای احبار یهودی، این گونه خواند: هر کس بر پدرش محبت نماید، خدا بر عمرش می افزاید. آنها اعتراف نمودند که این عبارت از سوی خدا وحی شده است؛ گرچه مردم تا آن لحظه آن را نمی دانستند.91 ثعلبه، دَهْ فرمانِ وحی شده را ثبت کرده است.92

نویری از ثعلبی نقل نموده است که خدا مفهوم ده فرمانی را که بر موسی وحی کرده، در هشت آیه از قرآن وحی نموده است.93 حداکثر محبتی که فرد به دوستان پدرش بعد از وفات او می تواند، نشان دهد، از تورات نقل شده است.94 فقیهی از تورات نقل نموده که خدا فرموده است: وای بر مردمی که گناه می کنند و سپس از من، طلب بخشش می کنند!95 روایت شیعی بیان می دارد که در تورات نوشته شده است: ای آدمی، به یادآور، آن گاه که خشمگین هستی؛ که من تو را به یاد خواهم آورد، آن گاه که من خشمگین هستم. من تو را از زمره کسانی که آنها لعن می کنم، قرار نخواهم داد. اگر بر تو ظلمی رود، به یاری من راضی باش؛ که کمک من بر تو بیشتر است از یاری تو بر خودت.96 در تورات نوشته شده است: کسی که زمین یا حق آب را بفروشد و پول آن را برای خرید زمین یا حق آب خرج نکند، پولی که به دست آورده است، ربا خواهد بود.97

قابل ذکر است که حدیثی از پیامبر نقل شده است که: (لا بارک اللّه فی ثمن أرضٍ أو دارٍ لا یجعل فی أرض أو دار).98 برخی از منقولات انجیل و دیگر کتاب ها را ثور بن یزید نقل نموده است.99 او در تورات خوانده بود که موسی بر حواریان خود فرمود: با خدا بیشتر مناجات کنید و با مردم کمتر گفتگو نمایید. آنها پرسیدند: با خدا چگونه مناجات کنیم؟ موسی گفت: در تنهایی و خلوت با او دعا و نیایش کنید.100 کعب گفته که نام چاه زمزم در برخی کتاب ها ذکر شده است.101 کعب، همچنین گفته است که در تورات یافته که هر کسی پنج نماز در مسجد مکه (مسجد الحرام) به پا دارد، خدا برای او ثواب دوازده میلیون و پانصدهزار نماز را خواهد نوشت.102

نیز، وی شعر زیر را که یکی از اشعار حطیعه است، جمله ای از تورات می داند.103

من یفعل الخیر لا یعدم جوازیه

لا یذهبُ العرفُ بین اللّه والناس

منقولات دیگری از تورات را می توان ذکر نمود.104 تنها مقدار بسیار کمی از این منقولات واقعاً از تورات برگرفته شده است.15 اکثر این منقولات از داستان های متداول و افسانه های یهودی و مسیحی برگرفته شده است.

روایاتی که مسیحیان و یهودیان مسلمان شده نقل نموده اند، از مقبولیت فراوان برخوردار شده اند؛ گرچه فقهای مسلمان آگاه بودند که عبارت های (من در تورات یافتم)، (در تورات نوشته شده است)، (در تورات ثبت شده است)، ضرورتاً به اسفار پنج گانه یا حتی انجیل اشاره ندارد.

جاحظ بیان می دارد که عبارت (مکتوب فی التوراة)، که به نقل از کعب بیان می گردد، در حقیقت، اشاره به مطالبی دارد که در متون مقدس یهودی چون کتاب های انبیا و کتاب های سلیمان یافت می شوند.106 ابو اسود107 در خبری بیان می دارد که رأس جالوت معتقد است، زمانی که کعب ادعا می کند پیشگویی اش را از تورات برگرفته است، دروغ می گوید. تورات، کتابی مثل قرآن است و کعب در واقع، از کتاب های انبیا و اصحابشان نقل می کند؛ دقیقاً همان گونه که مسلمان ها داستان های پیامبر و صحابه اش را نقل می کنند.108

منابع به ماخذ این نقل قول ها به شکل مبهمی اشاره دارند: (مکتوبٌ فی الکتب)، (قرأت فی بعض الکتب)، (فی کتاب اللّه).109

ابوعبید نقل می کند که در یکی از کتاب های پیشین نوشته است: بر مرد خردمند واجب است که از چهار زمان غفلت نورزد؛ زمانی که با خدا مناجات می کند، زمانی که به محاسبه اعمال خود می پردازد، دمی که با دوستان خود به محبت می نشیند که وی را بر عیوبش آگاه می کنند و گاهی که به لذت، به اندازه مشروع می پردازد. در این دم آخرین، تفریحی برای قلب است و می تواند زمانی را برای بهره گیری از دیگر اوقات ذکر شده، اختصاص دهد. بر فرد دانا واجب است که زمانه اش را بشناسد و به وظایفش بپردازد. بر مرد عاقل واجب است که جز برای تهیه معاش و تهیه ابزار زندگی و تحصیل لذت مشروع، سفر نکند.110 در برخی منابع، این اقوال از مصحف ابراهیم نقل شده است.111

از کلمة آل داوود نقل شده است که سلامتی، خیر پنهان است.112 برخی منقولات از کلمة آل داوود را 113 عاملی و مجلسی ذکر نموده اند.114 ابو نعیم روایات چندی از حکم آل داود نقل می کند.115 عاملی نیز اخبار داوود را دوباره نقل کرده است.116

به نظر می رسد که مزامیر داوود بسیار متداول بوده است. قتاده و ربیع بن انس بیان نموده اند که زبور تنها مشتمل بر ادعیه و ستایش خدا بوده است و هیچ فرمان، و حکم حقوقی، جزایی و یا عبارتی در مورد حلال و حرام در آن ذکر نشده است.117 نخستین آیات مزامیر، اغلب نقل شده است. دو ترجمه از این آیات توسط سیوطی ثبت شده است.118 ترجمه سومی را ابن ابی الدنیا نقل کرده است.119

ابن طاووس از زبور، سور ذیل را نقل کرده است: 2، 10، 17، 23، 30، 36، 46، 47، 65، 67، 68، 71، 84، 100.120 سه خط آخر زبور121 و عبارت کوتاهی از این منبع را وهب ارائه نموده است.122 این ترجمه ها اغلب دقیق نیستند و گاهی هیچ شباهتی با خود متن ندارند.

ردپای حکم منسوب به سلیمان123 را می توان در باب های امثال سلیمان و جامعه کتب مقدس یافت.124 محاسبی از حکمت عیسی گفته ای درباره دوستی متاع دنیا125 و گفته ای از رسالت عیسی نقل می کند.126 نقل بلندی از صحیفه های ادریس و سنن ادریس را ابن طاووس ثبت نموده است.127

نیازی نیست که به این منقولات، نقل هایی را از انبیایی چون اشعیا، جرجیس، حیقوق یا انجیل عیسی بی افزاییم.

نوشته ابو عبید، بهترین دلیل برای متداول بودن اقوال مسیحی ـ یهودی است که به محافل اسلامی سرازیر گشته بوده و یا توسط فقهای مسلمان با طیب خاطر پذیرفته شده بود.

بیان شده که پیامبر، خواندن تورات را جایز شمرده است. عبداللّه بن عمرو بن العاص در مورد خوابش به پیامبر مطالبی عرض نمود. او در خواب دید که انگشتی در عسل و انگشتی دیگر در کره دارد. پیامبر خواب را این گونه تعبیر نمود و فرمود: تو دو کتاب آسمانی را خواهی خواند؛ تورات و فرقان (قرآن). او نیز هر دو کتاب را خواند.128 این حدیث را که ابن لهیعه129 نقل نموده است، به شدت مورد انتقاد ذهبی در قرن ششم قرار گرفته است. برای هیچ کس جایز نیست که تورات را بعد از آن که قرآن نازل گردیده بخواند. ذهبی استدلال می کند که تورات تغییر داده شده و در آن دخل و تصرف شده و حقیقت و خطا در این کتاب به هم آمیخته است. تورات را تنها برای پاسخ دادن به یهودیان می توان خواند.130 درباره خواندن تورات در قرن اول، نظرات کاملاً متفاوتی وجود داشت. ابن سعد، داستانی درباره مجلس عامر بن عبد قیس و کعب در مسجد نقل نموده است. او بیان می دارد که کعب، تورات را می خواند و در شش روز، ختم می کرد و مردم را به این کار تشویق می نمود. وی معتقد بود که پس از هر بار ختم تورات، رحمت خدا بر خواننده نازل می گردد.131 ابوالجلد جندری قرآن و تورات را می خوانده است. او بعد از هر بار فراغت از خواندن تورات، جشنی می گرفت. وی برای این منظور، مردم را جمع می کرد و به آنان از رحمت هایی که بعد از هر ختم تورات نازل می گردید، سخن می گفت.132

روایت شیعی بین تورات و اطلاع درست پیامبر نسبت به آن تأکید می کند. الواح موسی به پیامبر رسید و از طریق وی به علی (ع).133 الواح موسی، انجیل، صحف ابراهیم و زبور در تملک امامان شیعی بود.134 جفرابیض، مشتمل بر تورات، انجیل، زبور و نخستین کتاب های الهی است.135

نظر دال بر معرفی مفاهیم همانند، بین وحی یهودی و اسلام با نظر دیگر دنبال شد که سرنوشت قوم را یک گونه معرفی می کرد. ابن عباس از پیامبر روایت کرد که آن چه میان بنی اسراییل رخ داده است، در امت اسلامی نیز رخ خواهد داد.136 بنی اسراییل بر طریق هدایت بودند تا زمانی که پسرانِ همسرانِ اسیرِ ایشان بزرگ شدند. آنها از رأی دفاع کرده137 و در نتیجه، به گمراهی افتادند و دیگر مردمان را نیز به ضلالت افکندند.138 این حدیث را فسوی نیز ثبت نموده و بعد از آن به نقل سفیان نوشته است: ما آن را بررسی نمودیم و دریافتیم که نخستین کسی که رأی را در مدینه به کار برد، ربیعه بود. در کوفه، ابو حنیفه و در بصره، البحلی ـ که آنها همگی فرزندان زنان اسیر بودند، از این روش پیروی کردند.139 پیامبر پیش بینی نمود که امت اسلامی راهی همانند بنی اسراییل و مسیحیان خواهند پیمود.140

اشاره به این نکات همانند، البته، به ابعاد تحقیرآمیز تاریخ یهود اشاره دارد که جامعه اسلامی با آنها مواجه خواهد شد؛ گرچه گاهی همانندی با روحیه تمجید همراه است. روایتی ثبت شده توسط ابن اسحاق بیان می دارد که اوس و خزرج نوادگان چهارصد حرّ از بنی اسراییل هستند، آنها را تبع در مدینه سکونت داد. ابو ایوب فرزند یکی از احبار بود که تبع و نگهداری نامه ای را به پیامبر به وی سپرد. ابو ایوب نیز نامه را به پیامبر تقدیم نمود.141 در آخر این داستان، ثبت شده و خاطرنشان شده است که انتساب انصار به بنی اسراییل، توطئه ای یهودی است.142

بر طبق روایت شیعی، پیامبر بیان داشته که نام وی احمد و اسراییل است؛ آن چه که خدا بر اسراییل امر داشته است، بر وی نیز واجب است.143 در آیه ای مقصود از بنی اسراییل، آل محمد دانسته شده است.144 علویان در دوره اموی شکوه داشته اند، که آنها همانند آل موسی در ایام آل فرعون هستند.145 ابن طاووس، عبارت های بسیاری از تورات درباره هارون146 به منظور تأکید بر اهمیت قول پیامبر ـ که منزلت علی نسبت به پیامبر، همچون منزلت هارون به موسی است ـ ، ثبت نموده است.147 نسبت علی به عنوان وصی، همانند یوشع بن نون به موسی است.148 وجود همانندی و شباهت مسلمانان بین خودشان با صلحای بنی اسراییل، مانع از آن نبود که خطاها، گناه ها و زشتی های بنی اسراییل مورد توجه قرار نگیرد. سنّت بنی اسراییل را نباید بررسی نمود. مؤمنان در روایات بسیاری از این سنت ها برحذر داشته شده اند و دستور داده شده بود که برخلاف آنها عمل کنند،149 حتی سرسختی بنی اسراییل در مسائل دینی مورد انتقاد قرار گرفته است: همانند با بنی اسراییل نباشید؛ آنها به خودشان سخت گرفتند، خدا نیز بر آنها سخت گرفت.150

برخلاف اجازه روایت احادیث بنی اسراییل ـ که تاریخ و داستان های انبیا و اولیای آنها را دربرمی گیرد ـ ، منابع قدیمی به وضوح به موضع محافل رسمی در منع مردمان از شنیدن یا استنساخ کتب اهل کتاب به خصوص کتب فقهی یا عقاید اشاره دارند. در روایتی بیان شده که عمر از کنار یهودی ای از بنو قریظه گذر نمود و از او خواست که برای وی خلاصه ای از ابواب تورات را رونویسی کند. وقتی که عمر به نزد پیامبر آمد، از ایشان خواندن این ابواب را درخواست نمود، که ناگهان رنگ چهره پیامبر دگرگون گردید. عمر هراسان گردید و بیان نمود که من به خدا به عنوان پروردگار معتقدم، به اسلام به عنوان یک دین و محمّد به عنوان پیامبر. هنگامی که غضب پیامبر فرو نشست، ایشان فرمود: قسم به آن که جان محمّد را در دست دارد، اگر موسی در میان شما بود و شما از او پیروی می نمودید و مرا ترک می کردید، گمراه گشته بودید. شما در میان مردمانْ بهره من هستید و من بهره شما از میان پیامبران.151

نکته جالب توجه این است که یهود در این داستان با عبارتی محترمانه مورد اشاره قرار گرفته است: مررت بأخ لی من قریظة.152 همچنین، جالب توجه است که پیامبر بر پیروی موسی از دینش تأکید کرده است. بر طبق روایتی به نقل از انس، پیامبر با عیسی ملاقات نموده است.153 ذهبی نیز از عیسی به عنوان یکی از صحابه پیامبر یاد می کرد.154 گفته ای از پیامبر، همانند با گفته ای درباره موسی، در داستانی از حفصه نقل شده است. حفصه کتف استخوانی را به نزد پیامبر آورد که بر روی آن داستان یوسف نوشته شده بود. پیامبر خشمگین شدند و رنگ رخساره ایشان دگرگون گردید و فرمود: اگر یوسف بیاید و من در بین شما باشم و شما از او پیروی کنید، گمراه گشته اید.155

قول دیگری نیز از پیامبر، با تفاوت اندکی، بیان شده است. بر اساس آن روایت، عمر از پیامبر درخواست نمود که به او اجازه بدهد تا روایاتی (احادیث) را که از یهودیان شنیده، بنگارد. پیامبر فرمود: آیا تو دنبال روی مسیحیان و یهودیان درگمراهیشان هستی؟ من (دین یا قرآن) پاک و روشن آوردم. اگر موسی زنده بود، می بایست از من پیروی می کرد.156

روایت، بیان می دارد که برخی از مسلمانان به نزد پیامبر کتاب هایی آوردند که آنها را از کتاب های یهودیان رونویسی کرده بودند. پیامبر فرمود: برای مردمان، این ضلالت (و به خطا رفتن) کافی است که از آن چه که خدا بر نبیشان نازل کرده، روی گردانده و به آن چه بر انبیای دیگر فرو فرستاده شده است یا کتاب دیگری غیر از کتاب پیامبرانشان رجوع کنند.

آیه 51 سوره 29 در پی این ماجرا نازل گردید: (و لم یکفیهم إنا أنزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم.157

پیامبر ،نظر صریحش را درباره مطالعه تورات در پاسخ عمر بیان نموده بود. عمر از ایشان درباره مطالعه تورات پرسیده که پیامبر فرمود: تورات را مطالعه نکن؛ بلکه آن چه را که به تو از طریق وی (قرآن) رسیده است، بخوان و بدان معتقد باش.158 عمر نیز رونویسی یا خواندن کتب مسیحیان و یهودیان را ممنوع نمود. بر اساس روایتی، مردی نزد عمر آمد و به او از کتابی شگفت انگیز خبر داد که در زمان حمله مسلمین و فتح مداین یافت شده بود. عمر از او پرسید که آیا آن [بخشی] از کتاب خدا (قرآن) است؟ آن فرد پاسخ داد: خیر. عمر، آن مرد را با تازیانه کتک زد و چهار آیه نخست سوره یوسف را خواند و گفت: آن چه که موجب شد تا مردمانی که پیش از شما می زیسته اند، هلاک گردند، این بود که آنها به مطالعه کتاب های احبار و اسقفان می پرداختند و تورات و انجیل را رها می کردند، تا آن جا که این دو کتاب [از توجه مردم] به دور بمانْد و دانش نهفته اشان زایل گردید.159

روایتی مشابه، همانند روایت قبل نیز نقل شده است. علقمه و اسود به نزد ابن مسعود آمدند و به او صحیفه ای نشان دادند که حاوی داستانی جالب بود. عبداللّه بن مسعود دستور داد تا آن صحیفه را از بین ببرند و گفت: این دل ها مجرای دانش اند. آنها را با قرآن انباشته کنید، نه چیز دیگر.160

به نظر می رسد که عمر، توجه خاصی به کتاب دانیال داشته است. زمانی که مسلمانان شهر شوشتر را فتح کردند، کتاب را در قبر دانیال نبی یافتند.161 و به نزد عمر آوردند و او آن را به نزد کعب فرستاده بود تا آنها را به عربی ترجمه کند. گفته شده که کتاب، حاوی اطلاعاتی از فتوحاتی که رخ خواهد داد، بود.162 ابو العالیه163 مدعی است که او نخستین عربی است که این کتاب را خوانده؛ همان گونه که قرآن می خوانده است.

ابوالعالیه بیان داشته که کتاب، مشتمل بر اطلاعاتی درباره تاریخ (سیرتکم) و حوادثی (لحون کلامکم) بود که در آینده رخ خواهد داد.164 زمانی که عمر مطلع گردید که مردی نسخه ای از کتاب دانیال را رونویسی کرده (یا خوانده بود)، دستور داد که مرد را به حضورش بیاورند. وی مرد را با تازیانه مورد ضرب و شتم قرار داد تا آن که او قول داد که کتاب ها را بسوزاند و آنها را نخواند.165

نقلی از کتاب دانیال را حمد بن محمّد خطابی ثبت نموده است.166 عبارتی طولانی راجع به لشکرکشی سفیانی از کتاب دانیال را ابو حسین احمد بن جعفر بن منادی در کتاب الملاحم خود ثبت کرده و به نقل از او، قرطبی آن را بیان نموده است.167 عبارتی مهم از کتاب دانیال را مجلسی ثبت کرده است. این متن، شامل پیشگویی هایی از حوادث ایام سال، محصولات کشاورزی، طاعون و نبردهایی که رخ خواهد داد، بر اساس تاریخ روز جنگ (شنبه، یکشنبه، دوشنبه،…) و ماهی که گرفتگی خورشید و ماه رخ خواهد داد بوده است. راوندی بیان می دارد که این مطالبِ همانند، داستان های نوعی از ملاحم هستند.168 به نظر می آید که کتاب دانیال را کعب و بیست حبر یهودی، در بیت المقدس خوانده اند. کعب، دستور داد که کتاب به دریاچه بحرالمیت انداخته شود. او کتاب را به عنوان توراتی که خدا به موسی نازل نموده و تغییر و تحریف شده است، توصیف می کند. کعب، بیمناک بود که مردم در آن اعتماد نمایند (خشیتُ أن یتکل علی ما فیها)! زمانی که فرستاده کعب، به میانه دریا رسید، آب ها کنار رفتند و کعب توانست آن را ببیند و کتاب را به دریا بیفکند.169

البته خطر تغییرات عمدی و تغییرات متنی ـ که اهل کتاب در مورد کتاب هایشان انجام داده اند ـ ، نیز مورد نظر بود. این مطلب در روایتی از کعب بیان شده است. کعب، کتابی ـ که صفحات آن فرسوده بود ـ به نزد عمر برد و بیان نمود که آن مشتمل بر ابوابی از تورات است و درخواست نمود که اجازه خواندن آن را اخذ کند. عمر گفت که اگر تو یقین داری که کتاب، مشتمل بر توراتی است که خدا بر موسی در طور سینا وحی نموده، آن را هر روز و شب بخوان.170

ابن کثیر روایاتی نقل نمود که مراجعه به عالمان اهل کتاب را ممنوع دانسته و پس از آن بیان می دارد که این، شاهدی است که اهل کتاب، متون مقدس خود را ـ که در اختیار دارند ـ تغییر داده اند و آن را دگرگون نموده و به شکلی نادرست تفسیر نموده اند. آنها علم کامل به متون مقدسشان ندارند و در ترجمه آن به عربی مرتکب خطاها و اشتباهات فراوانی شده اند. به علاوه، متون، مضامین و نظرات نادرستی را در بردارند. این توراتی که در دست آنهاست، تنها بخشی از وحی است و بخش زیادی از آن را پنهان می کنند و ارائه نمی دهند. این بخش آشکار تورات، شامل تحریف و تبدیل و تعبیر نادرست است. ابن کثیر ،کعب را به روایت از این احادیث، متهم می کند که ارزش نوشته شدن هم ندارند و کعب آنها را نوشته و برخی از آنها نادرست هستند.171

برخی از اسراییلیات را برخی از زنادقه جعل کرده اند. برخی از این مطالب، ممکن است درست باشد؛ اما ما نیازی به آنها نداریم. آن چه در کتاب خداست، ما را کفایت می کند و ما نیازی به جستجوی این مطالب در کتاب های وحیانی دیگر نداریم و نه خدا و پیامبر ما را از دانشِ همانند با آنها محروم ننموده اند.172

ابن کثیر همان اتهام های دروغ گفتن، تحریفات، دگرگونی و تغییر عمدی نادرست عبارت را در بخش احادیث، ناظر به منع مراجعه به عالمان اهل کتاب ذکر نموده است.173

ابن جوزی، مؤلف کثیر التألیف قرن ششم هجری، نظرات متشابهی بیان می دارد. به عقیده او داستان های مردمان گذشته و خصوصاً بنی اسراییل به ندرت، روایات موثقی هستند. او برآن است که فقه دینی مسلمانان برای ما کافی است و پیامبر به عمر دستور داد که عبارت هایی از تورات که او نزد پیامبر آورده بود، از بین ببرد. برخی داستان های اسراییلیات درست است، مثل داستانی که داوود، اوریا را فرستاد تا کشته شود و او بتواند با همسرش ازدواج کند.174

منابع قدیمی ذکر شده در این مقاله، شاهد آشکاری است از روابط نزدیک میان مسلمانان، یهودیان و مسحیان در اثنای قرن اول هجری. روایات تثبیت شده توسط معمر بن راشد در الجامع اش می تواند به ما امکان دهد که منابع اولیه را از اواخر دوران قرن اول بدانیم. مطالب ابو عبید در مواعظ به نظر می آید که ریشه از همان دوره داشته باشد. فرض ولیام مونتگمری وات175 که منابع عهدینِ مورد بحث قرار گرفته، در مرحله نخستْ مورد توجه افراد عادی بوده که دانشی نسبت به عهدین نداشته اند، نمی تواند مورد قبول قرار گیرد. نظر وات مبتنی بر عبارتی از ابن عبدالبر در کتاب جامع بیان العلم (ج2، ص 43 ـ 40)، درباره نظر ابن عبدالبر درباره نقل اخبار یهود و مسیحیان است. وات بر این اساس بیان می دارد که این عبارت، بازگو می کند که حالت و مرحله نخست، رویکرد به کتب اهل کتاب است. گرچه مسلمانان مواجهاتی با یهودیان و مسیحیان داشتند، اما کتاب های آنها را نمی خواندند.176 در مورد این ادعای قابل دفاع، روایت تثبیت شده توسط بخاری177 به وضوح خبر می دهد که یهودیان در گذشته، تورات را به عبری می خواندند و آن را برای مسلمانان به عربی تفسیر می کردند.

سدّی خبر می دهد که برخی یهودیان کتاب هایی تصنیف می کرده و ادعا می کردند که این کتاب ها از جانب خدا وحی شده اند و آنها را به قیمت ارزانی به اعراب می فروختند.178 مسلمانان نیز داستان های اهل کتاب را رونویسی می کردند. مطالب کتاب ابن عبدالبر، شاهد روشنی است که تماس های بین مسلمانان و اهل کتاب، تنها به رجوع به آنها محدود نشده بود. در آخر نیز می توان افزود که عنوان این بخش از کتاب ابن عبدالبر این است: باب مختصر فی مطالعة کتب اهل الکتاب و روایته عنه. این عبارت به روشنی بیان می دارد که موضوع مورد بحث در این فصل، تنها خواندن کتاب و روایت اخبار از طریق آنها نیست؛ بلکه شامل بحث از گفتگو و سماع مطلب از آنها نیز هست. تردید وات که هیچ یک از احادیث ثبت شده توسط ابن عبدالبر به صورت کنونی در دوره قبلی وجود نداشته اند، بی اساس است. الجامع معمر و المصنف عبدالرزاق این احادیث را دربردارند و روایات و استنادشان را ابن عبدالبر به دقت از روی آنها رونویسی کرده است. این را می توان از مقایسه مطالب ابن عبدالبر با مطالعه مطالب آن کتب دریافت.

همان گونه که ذکر شد، هیچ مخالفت جدی با اخبار یهودیان و مسیحیان که نومسلمانان یهودی و مسیحی روایت می کردند، نبوده است، بلکه مورد موافقت محافل راست کیش اسلامی نیز بوده است. به نظر می رسد که مخالفت در مورد آن وجوه از سنت های یهودی و مسیحی بوده که نظر خلاف عقیده اعمال اسلامی را دربرداشته است. در چنین مواردی انگیزه چنین امری کاملاً روشن است. به نظر می رسد که داستان های منع استنساخ متون مقدس اهل کتاب، در ارتباط با چنین مواردی باشد. این را می توان از حدیثی درباره گروهی از یهودیانی که اسلام آوردند، استنباط نمود. یهودیان از پیامبر درخواست نمودند که روز یکشنبه تعطیل باشد و تورات را در شب بخوانند. درخواست آنها مورد قبول قرار نگرفت و آیه ای 208 سوره بقره در این باره نازل گردید.179

راه حل محافل راست کیش این بود که باید به تورات و انجیل به عنوان متون وحیانی اعتقاد داشت؛ اما نباید به اعمال ذکر شده در این کتاب عمل نمود. پیامبر فرمود: به وحیانی بودن تورات، زبور و انجیل ایمان داشته باشید؛ اما (برای عمل نمودن) قرآن ما را بس است.180

این قاعده که نوعی همدلی است، در حقیقت، روایت اخبار یهود و مسیحیان را می پذیرد. این روش با بیان قول (حدثوا عن اسرائیل) جایز شمرده شده است. چنین مطالبی، جزئی از ادبیات مسلمانان را تشکیل داده و مکرراً در متون تفسیر، زهد و ادب چنین مطالبی نقل گردیده است.181